

علی صخر فرایسون

حقوق بزبان ساده

ازدواج و محلل

طبق موازین شرع مطهر اسلام در عقود و قتی و در صورتی اراده منشاء آثار است که جنبه تنجز داشته باشد و از قصد انشاء حکایت کند .

بعبارت دیگر همینکه در امر مجاز و صریح و معلومی تراضی حاصل شد آثار لازمه بر آن بار میشود بنا بر این معلق کردن آثار اساسی عقدی بر امری که بعداً واقع شود موجب بطلان خواهد بود .

همانطور که در بیع بمجرد تراضی بین خریدار و فروشنده در قیمت و مقدار و داد و ستد حق مالکیت از بایع بمشتری منتقل میشود و اگر طبق شرطی انتقال مالکیت موکول و معلوم بحدوث امر دیگری شود عقد بیع باطل است . بموجب همین قاعده کلی

در عقد نکاح نیز طبق مدلول ماده ۱۰۶۸ قانون مدنی تحقق نکاح را نمیتوان معلق بشرط یا وقوع امر دیگری کرد مثلاً موکول باین کرد که زوج یا زوجه برنده بلیط بخت آزمائی شود.

البته مقررات اسلامی بر قوانین آنهائی که تحت عنوان تسهیل ازدواج معلق به شرط را جائز میدانند ترجیح دارد زیرا تعلیق بشرط موجب میشود که طرفین عقد نکاح مدتی بلا تکلیف بمانند و ندانند که بالاخره زن و شوهر خواهند شد یا نه و در ازدواج که برای طرفین تکالیف و وظائف خاصی ایجاد میکند هر شرطی که موجب تزلزل آن باشد زیان خواهد داشت و بهمین دلیل در ماده ۱۰۶۹ نیز حتی شرط خیار فسخ را نسبت بعقد نکاح باطل دانسته اند یعنی طرفین نمیتوانند قرار بگذارند که هر وقت بخواهند عقد را فسخ کنند و اگر غیر از این بود سهولت امکان فسخ عقد نکاح موجب تزلزل بنیاد خانواده میشود.

هر چند طبق ماده ۱۱۳۳ شوهر میتواند هر وقت مقتضی بداند زن خود را طلاق بدهد و ماده ۱۶۰۹ برای شوهر یک محدودیت نسبی دارد ولی از نظر زوجه دستور ماده ۱۰۶۹ اهمیت دارد زیرا از طریق طلاق شرایط و تشریفات خاصی رعایت و اجرا می-شود ولی با شرط خیار فسخ بدون انجام تشریفات خاصی رابطه زنده شوئی قطع میشود و بدون دادن فرصت تجدید نظر سهولت قطع رابطه میگردید.

البته توجه خواهید فرمود که شرط تعلیقی موجب بطلان عقد نکاح است ولی شرط فسخ ممنوع باطل است بدون اینکه مبطل عقد نکاح باشد.

وقتی شرائط و مقررات اسلامی را راجع بجدائی زوجین مطالعه کنیم بخوبی درک میشود که از سهل انگاری و تجویز خیار فسخ نکاح احتراز و برعکس سعی شده است که حتی المقدور با سانی ازدواج بهم نخورد و برای اجتناب از بی احتیاطی و ناپختگی سه طلاق و دور رجوع قرار داده و بعد از وقوع سه طلاق و دور رجوع آن زرا بر مرد حرام دانسته و برای جلوگیری از خطای مردانی که بر اثر عصبانیت و بدون جهت معقول زن خود را

طلاق میدهند برای حلال کردن تجدید زناشوئی بعد از سه طلاق با تدبیر محلل راهی گذاشته که در ماده ۱۰۵۷ قانون مدنی هم میگوید :

«هر زنی که سه مرتبه متوالی زوجه يك نفر بوده و مطلقه شده بر آن مرد حرام میشود ، مگر اینکه بعقد دائم بزوجیت مرد دیگری درآمده و پس از وقوع نزدیکی با او بواسطه طلاق یا فسخ یا فوت فراق حاصل شده باشد» .

در مورد محلل چند شرط شده تا هر کس نمی‌پسندد بسهولة و بی مطالعه و بدون ضرورت یا سهل انگاری و بی مطالعه متوسل بطلاق نشود .

یکی اینکه ازدواج زن با محلل باید ازدواج دائم باشد یعنی شرط نکاحی که موجب تحلیل میگردد دائم قرار داده و با احتمال قوی زنش برای مدت نامحدود و نامعلومی از دستش می‌رود و خطر برنگشتن دارد .

دیگر اینکه باید بمرد بالغ شوهر کند و محلل باید دخول کند، باید بازن نزدیکی کند، نزدیکی معمول و عادی، یعنی باید از «قبل» و طی کند و دخول حداقل بقدر «حشفه» باشد و انزال شود و نزدیکی از «دبر» کافی نیست و باید طوری مواجهه شود که موجب غسل گردد و اگر شوهر بر اثر ناتوانی یا بیماری یا باراده خود یا ملاحظات دیگر نزدیکی نکند قبول نیست یعنی زن نمیتواند پس از انحلال نکاح محلل، بنکاح زوج اول درآید و اگر محلل مدعی دخول شد و زوجه منکر گردید قول زن معتبر است و بدون دخول تجدید نکاح تجویز نشده است، و ای باینکه محلل حاضر نشود باینکه آن زن را طلاق دهد و مرغ از قفس پریده و برخلاف میل درونی بدام افتاده باشد .

بنابراین اگر کسی زوجه خود را بطلاق رجعی طلاق دهد و در عده رجوع کند و با او مواجهه نماید و سپس او را طلاق دهد و پس از طلاق دوم نیز رجوع کرده و با آن زن مواجهه نماید و طلاق دهد طلاق سومی طلاق بائن است و زوج حق رجوع ندارد و نمی‌تواند آن زن را عقد کند مگر اینکه دیگری او را بعقد دائم بگیرد و پس از اجرای مراسمی که گفته شد دادن طلاق و انقضاء عده حلال شود تا زوج اول بتواند زن را بعقد خود درآورد .

این بار هم اگر طلاق بدهد و بعد رجوع کند و موافقه نماید و باز هم طلاق دهد و سپس رجوع کند در مرتبه سوم طلاق بائن خواهد بود و مانند طلاق اول نمیتواند رجوع کرده یا عقد جدید کند مگر پس از تحلیل بوسیله محلل و پس از طلاق دادن و گذشتن عده. اگر زوج اول آن زن را ازدواج کند و به کیفیت اول و دوم رجوع و موافقه نماید در مرتبه نهم آن زن بر آن مرد حرام مؤبد خواهد بود.

اینهمه مقررات یا بهتر بگوئیم امکانات برای احتیاط و احترام از سهل انگاری در ازدواج و طلاق است و وضع اینهمه موانع و فواصل برای آنست که عقد نکاح را به سهولت بهم زنند و با توجه بچگونگی تحلیل و محلل باسانی طلاق ندهند.

چون در ماده ۱۷ قانون حمایت خانواده مقرر است که در وره عقد ازدواج مقررات ماده ۱۱ قانون مزبور بصورت شرائط ضمن العقد قید و وکالت بلاعزل زن برای طلاق تصریح شود و در پایان ماده افزوده اند که چنین طلاقى طبق قانون مدنى بائن خواهد بود لازم است برای روشن شدن اذهان در اطراف طلاق بائن توضیحی داده شود و در عین حالیکه در بحث ازدواج سخن میگوئیم کار به طلاق کشیده شود.

طلاق دو قسم است رجعی و بائن :

بائن طلاقى است که زوج نتواند رجوع کند اعم از اینکه زن عده داشته و یا نداشته باشد و این طلاق بائن شش قسم است :

۱- طلاق قبل از دخول است که مرد بازنی ازدواج کرده باشد و بدون دخول او را طلاق دهد که نمیتواند رجوع کند.

۲- طلاق صغیرمآی که به سن نه سال نرسیده باشد.

۳- طلاق یا ئسه .

۴- طلاق خلع که زن با بذل مهر یا بخشیدن مال دیگری شوهر را راضی و وادار بطلاق دادن کند.

۵- طلاق مبارات .

۶- طلاق رجعی است که دومرتبه زوج پس از طلاق رجوع کند یکی بین طلاق

اول و دوم و یکبارهم بین طلاق دوم و سوم .

ولی یکنوع طلاق بائن دیگر هم باید اضافه کرد زیرا اگر طبق مدلول ماده ۱۱۱۹

قانون مدنی ضمن عقد نکاح وکالت زوجه از طرف زوج شرط شود که زن وکیل در توکیل باشد تا اگر شوهر زن دیگر اختیار کند یا ترک انفاق یا غیبت طولانی یا بر علیه حیات زن سوء قصد کند و یا طوری بد رفتاری نماید که ادامه زناشویی برای زن غیر ممکن یا مشکل شود که زندگانی آنها با یکدیگر غیر قابل تحمل گردد زن با وکالت توکیلی پس از اثبات تحقق شرط خود را مطلقه کند این طلاق هم بائن است و زوج نمیتواند در عده بآن رجوع کند زیرا منظور طرفین از شرط وکالت زوجه در طلاق ضمن عقد طلاق غیر قابل رجوع بوده و عقد تابع قصد است و این طلاق یکنوع طلاق خاصی است که برای شوهر حق رجوع نمیدگذارد و مقصود از وکالت در طلاق حین عقد همانا طلاق است که زن رها شود نه طلاق که با رجوع زوج دوباره وی را مقید کند زیرا با ازدواج زن با شوهری که مطلوب وی نباشد یا بقای در زوجیت کسی که منفور او باشد . در بعضی موارد باید نصف راه فساد اخلاق طی شده دانست و اما این استدلال که طلاق ناشی از وکالت زوجه بشرح مذکور در حکم طلاق بائن است استدلال امروز و برای تأیید قانون حمایت خانواده ساخته نشده بلکه نظر فقهی است که در جلد چهارم حقوق مدنی تألیف جناب آقای دکتر حسن امامی نشریه شماره ۵۵۰ دانشگاه تهران چاپ ۱۳۳۸ نیز بتفصیل توجیه و بحث شده و مورد تأیید فقهاء و علماء حقوق میباشد .

چون نکاح جنبه عمومی دارد و نباید انحلال آن دستخوش اراده و امیال اشخاص قرار گیرد نمیتوان با شرط خیار فسخ آنرا بهمزد یا با تراضی طرفین اقاله گردد بلکه طریق انحلال آنرا قانون در نکاح دائم طلاق و در منقطع بذل مدت قرار داده و برای زوجه از راه تحصیل وکالت روزنه نجات گذاشته مع الوصف بجهات معلوم و معین که موجب گسیختن و پاشیدگی خانواده می گردد بهر یک از طرفین اجازه داده که باراده خود نکاح دائم را

فسخ کنند .

این جهات معلوم و معین عبارت از عیوبی است که درزوج یا زوجه باشد یکی جنون است که ماده ۱۱۲۱ قانون مدنی میگوید :

«جنون هر يك از زوجین بشرط استقرار اعم از اینکه مسمتريا ادواری باشد برای طرف مقابل بموجب حق فسخ است» ولی اغماء و صرع و بلاهت و سفاهت موجب فسخ نیست .

جنون و عنین درمرد اگر بعد از عقد هم پیدا شود زن حق فسخ خواهد داشت ولی شوهر در صورتی میتواند نکاح را فسخ کند که زن او در حین عقد مجنون بوده و شوهر اطلاع نداشته و اگر زن در دوران زناشوئی دیوانه شود شوهر حق فسخ ندارد فقط می-تواند از طریق طلاق خود را خلاص کند .

جنون عیب مشترکی است که در زن و مرد امکان ابتلا دارد ولی عیوب مختصی هم مانند عنین ، خصی ، جب که در مرد باشد از قبیل قرن ، برص ، زمین گیری ، جذام ، خصاء و نابینائی دو چشم که در زن باشد موجب حق فسخ میگردد .

عنین عبارت از ناتوانی و بیماری مرد است که قوه نثر آلت تناسلی مرد ضعیف میگردد و از عهده نزدیکی بر نمیآید اگر شوهر با زن خود نتواند . ولی با زنی هم که غیر از وی باشد نتواند نزدیکی کند زن او میتواند نکاح را فسخ کند ولی هرگاه با غیر از او بتواند زن حق فسخ ندارد .

خصاء عبارت از اخته بودن مرد است که بیضه او را کشیده باشند و در خصاء شوهر زن در صورتی میتواند نکاح را فسخ کند که خصاء مانع از انجام وظیفه زناشوئی گردد .

جب عبارت از مقطوع بودن آلت تناسلی مرد است و در صورتی موجب حق فسخ برای زن میشود که شوهر نتواند با او نزدیکی کند اگر چه بقدر حشفه باشد و هرگاه از آلت تناسلی مرد بقدر حشفه باقیمانده باشد که بتواند وظائف زوجیت را ایفاء کند زن حق فسخ ندارد .

در ماده ۱۱۲۳ قانون مدنی وجود قرن و برص و زمین‌گیری و جذام و خصاء و نایبائی دو چشم بمراد حق فسخ داده ولی در عین حالیکه بعقیده بعضی از فقهاء جذام و برص و نایبائی دو چشم مرد بزن حق فسخ می‌دهد مع الوصف از نظر قضائی بموجب قوانین موجود نمیتوان حکم داد .

قرن - عبارت از استخوان زائدی است که در مدخل آلت تناسلی بعضی از زنان مانع از دخول میگردد، هر چند این عیب با عمل جراحی رفع میگردد ولی مانع فسخ نیست .

جذام - را بفارسی خوره میگویند و برص پوست بدن انسان سفیدی میآورد که درد و خارش دارد .

خصاء - یکی شدن مجرای بول و غایط یا یکی شدن مجرای بول و حیض است که در اثر پارگی بوجود آید .

زمین‌گیری و نایبائی هم که احتیاج بتوضیح و ترجمه ندارد .
این عیوب وقتی برای شوهر ایجاد حق فسخ میکنند که در حین عقد در زن موجود بوده و مرد بی‌خبر باشد والا اگر بعد از عقد ولو قبل از دخول باشد مرد حق فسخ نکاح را ندارد .

ضمناً بموجب ماده ۱۱۲۸ قانون مدنی هر گاه در یکی از طرفین صفت خاصی شرط شده و بعد از عقد معلوم شود که طرف مذکور فاقد وصف مقصود بوده برای طرف مقابل حق فسخ خواهد بود. مثلاً شرط شود که عروس بور و زاغ و باریک و بلند باشد و تخلف وصف ثابت گردد و بعد معلوم شود که مو را رنگ کرده بوده و بوسیله پاشنه کفش و افزایش حجم ظاهری موی سر ادعای بلندی میکند و دیپلمه است ولی از کلاس خیاطی سرگذر دیپلم دارد و با تظاهرات فریبنده مرد را مغرور کرده است .

شرح و مثال و توضیح و حاشیه بسیاری بر آن نچه گفته شد میتوان ذکر کرد که در این مقاله نمیگنجد و در بحث مخصوص هر موضوع جداگانه بتفصیل خواهیم نوشت .



نگاهی به مطبوعات



یوسف اعتصامی (اعتصام الملك)
در نشر فارسی استاد مسلم و
نویسنده عالی مقامی است که در
عداد مفاخر و مشاهیر و
نویسندگان ایران قرار
دارد و مترجم توانائی
است که در زبان و ادبیات
عرب حتی در مصر و عراق
و شام معاصر محیط و بی همتا
شناخته شده است. بهار
اعتصامی نمونه عالی یک
تشریح مترقی و متضمن
مباحثی است که همیشه تازه
و درخشان و ارزنده و
جاویدان است. «مادر باید بچه را
شیر بدهد» و «پرورش
اطفال» بقلم ژاک ژان روسو
ترجمه ایشان را با انضمام
قصه یوسف از قصص قرآن
نگارش خطیب دانشمند
آقای سید صدرالدین بلاغی
از نظر خوانندگان گرامی
میگذرانیم